



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:  
Berlin-Charlottenburg,  
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالانه

در ایران ... ۲ تومان

در آلمان ... ۴۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

کَافِه  
۱۳۲۴

۷ بهمن ماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = عَرّه شوال سنه ۱۳۳۸ = ۱۸ ژوئن فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 6 • Jahrg. 5

## ملاحظات

این ایرانیها چه  
اوهامی  
غریبی هستند

هر قومی و بلکه هر شخصی در موقع صحبت یک عبارتی را زیاد و بجا و بیجا استعمال میکند که بقول فرنگها «تعبیر محبوب» شخص و بقول خودمان «تکیه کلام» متکلم است. این تکیه کلام بحسب عادت است و در اشخاص مختلف است و لابد هر کس در اشخاص معاشر خود این نوع عبارات را ملاحظه نموده و طرف توجه خود قرار داده است. در ملتها و اقوام مختلف هم «تکیه کلام» های مختلف موجود است. بعضی عبارات از عوارض عمومی زبان آنها است و بعضی دیگر در طبقات مختلفه ملت متفاوت است. مثلاً در زبان فرانسه متصل «آیا چنین نیست» و «بالآخره» و «دِ دِ» و در انگلیسی «خوب» و «ها بلی» و «هایم یینم» و در آلمانی «خلاصه» و «ها همچون!» و در عربی «والله» پرمکرر میشود. لکن مقصود ما در اینجا این نوع «تکیه کلام» های لفظی صرف نیستند بلکه بعضی چیزهایی است که باخلاق روحی ملت نیز بی علاقه نیست و از این

عبارات در زبانهای مختلف بقدری مثال زیاد هست که ما از شرح آن میگذریم و نمونه‌ای از آنرا در زبان خودمان نشان میدهیم.

مثلاً پیش از ظهور مشروطیت در ایران تکیه کلام عامه لفظ «مسلمان» و ترکیبات آن بود. در سر هر مطلبی میگفتند «مسلمان انصاف بده آیا اینطور نیست» «مسلمان آخر رحم هم خوب چیزی است» «یک مسلمانی پیدا شود بگوید بابا چرا همچو میکنی» «بابا آخر مال مسلمان است چرا تلف میکنید» «خدا نصیب هیچ مسلمانی نکند» و هکذا. حکمت همه این عبارات آن بود که مردم عقل و علم و رحم و انصاف و مروّت و نیکی بهمدیگر را از خواصّ مسلمین میدانستند و همچنین فقط مال و جان و عرض و آبروی مسلمان بود که مراعاتش لازم بود. بعد از ظهور مشروطیت صحبت تمدن اروپا و علم و فضل و کمال و عقل و اخلاق فرنگی خیلی رایج شد و دیگر همه در اظهار اطلاع از فرنگ و مخصوصاً نکته سنجی و خرده گیری از ایران و نقادی معایب ایرانیان بلبل شدند. در این دوره علاوه بر یک مشت بلکه یک خروار عبارات «تکیه کلام» های عجیب دیگر از قبیل «روح این مسئله» و «روح اجتماعات» «فلسفه این کار» و غیره یک تکیه کلام عجیب تازه‌ای هم بی اندازه در میان جوانان فرنگی مآب

نسبت میدهد و اگر از اهل سواد «ادبا»! باشد فوراً یک کتابی در قرح شاه اسمعیل و زردشت و گشتاسپ و مدح افراسیاب و ارجاسپ تألیف میکند. در آمریکا مردم سفید پوست در مقام طرف شدن با همدیگر با شخص مدعی طرف میشوند و هر چه قال و قیل دارند با خود او میکنند ولی تا طرف یک سیاه پوست شد دعوا منتقل میشود بمسئله جنسی و نژادی و آقا بر میگردد اینکه تمام کاکا سیاهها همان خوی ناملایم را که طرف بحق یا ناحق فعلاً از آن شاکي است دارا هستند. در ایران شاید این فقره از همه جا بیشتر شدت دارد و حقایق هر مطلب عقلی و دنیایی را با نسبت فساد عقیده دینی یاسیایی بطرف ابطال میخواهند بکنند و تا با یک نفر شخص غیر متعارفی و خارج از طریقه راسته حسینی آباء و اجدادی یعنی غیر از اشخاص مسلمان اثنا عشری بالاسری مقلد مجتهدین اعلم اصولی عصر و مرید آخوند معروف شهر (که میزان کفر و ایمان بمطئه وقت دست او است) و شاه پرست و قباراسته و خلاصه با غیر آنها که پالانشان راست است طرف شوند فوراً طعن و تنقید همه بعبارت «بر پدر هر چه . . . . .» شروع میشود مثلاً اگر در بازار یا قصد نفر مسلمان مؤمن ریش قرمز با عمامه شیر و شکری و رشکست شوند، طلب مردم را ندهند، زورگوئی کنند، مال قلب بفروشدند، ناحق بگویند گفته میشود «فلانی بد درآمد» «بی اعتبار است» «مزور است» و غیره. لکن تا یک کاسب فرنگی مآب و باصطلاح طهران «فکلی»، یک ملاک مشروطه خواه، یک میرزای جمهوری طلب، یک پیشه‌ور ارمنی، یک تاجر بان مثل هر انسان دیگر حرکت خلافی بکند داد طرف بلند میشود که این جماعت اصلاً متقلبند، تماماً مال مردم خوردند، همه شان این مذهب و مسلک را محض فواید دنیوی پیش گرفته‌اند و مثال و دلیل همه این مدعیات شخص طرف است که حقیقتاً هم مقصر است ولی تقصیر او ناشی از رنگ پوست یا نژاد یا مذهب دینی یا مسلک سیاسی یا خیالات فلسفی او نیست بلکه او هم مثل اغلب حاجی محمدها و مشهدی حسن و کربلانی جعفر و شیخ محمد تقی و میرزا غلامرضا خان ها متقلب و مزور بوده است.

ممکن است بهین جهت ایرانیان نکته‌گیر هم چون با یک فرنگی طرف میشوند و بدی می‌بینند میگویند «این آدم نادرستی است» «تربیت خوب ندارد» و لی تا عین همان معامله را از یک هموطن خود دیدند فوراً شروع بفلسفه تنقید مملکت و بیان فساد روح ملت کرده داد نطق را میدهند. ولی گذشته از اینها اینها نیز باید گفت که این نکته فقط در بعضی اخلاق عمومی بشری صحیح است که در فرنگی و ایرانی بطور تساوی پیش می‌آید ورنه خیلی عادات و آداب و اخلاق ناصحیح دیگر هم هست که در ایران عادهً بیشتر و در فرنگ نسبتاً کمتر است.

ترقی و تنزل ملل اسباب و علل متعدد دارد و غالباً شخص بخطا میرود اگر سعی کند که برای این نوع امور یک علة العلل یا منشا یگانه‌ای کشف کند و لی البته از این اسباب بعضی مهم‌تر است و بعضی در درجه دوم و سوم و اقع میشود. همچنین این علل اساسی بجای و خفی

فوائد همارت

یک فن

و بدتر از آنها در میان قبا راسته‌های پر مدعا و خود پسند منتشر و عادی شد و آن این است: «این ایرانیها چه مردمان غریبی هستند» «امان از دست این ایرانیها» «این عادت ایرانی است» «ما ایرانیها چیز عجیبی هستیم» . . . . . الخ! و همه این عبارات لایعده و لایحصى که با لفظ ایرانی شروع یا تمام میشود و بجا و بیجا متصل در هر موقع تکرار میشود غالباً بدون هیچ جهت و هیچ ربطی بایرانی بودن مطلب درست در موقع متعارفی که سابقاً عبارات «مردم چه خصلت عجیبی دارند» «بعضیها عجب طبیعتی دارند» . . . . . و غیره گفته میشد استعمال میشود مثلاً میگویند «این ایرانیها چیز غریبی هستند هر قدر مال پیدا میکنند طمعشان باز زیادتر میشود» که بجای عبارت «انسان هر چه مال بیاندوزد باز هل من مزید گوید» است که سابقاً در این مواقع میگفتند. دیگری گوید «ایرانی چیز غریبی است در پیری هم میل زندگی دارد». دیگری که تازه با یک ایرانی سر یک مطلبی حرفشان شده با سینه تنگ نفس زنان میرسد و میگوید «امان از دست ایرانی! فلانی میگوید که من خطم از تو بهتر است». مقصود آنست که این کله‌را همه جا و با مناسبت یا بیجا تکیه کلام قرار داده‌اند و این دلیل آنست که مردم ایران خودشان همه اخلاق و ذبله‌ها از خواص فطری ایرانی میدانند نه عارضی و ممکن الاصلاح. مبالغه در این نوع بد بینی مانند خوش بینی مفرط بعضی وطن پرستان غلطی (که وطن پرستی را داخل علوم و حقایق مثبت هم میخواهند بکنند و عمداً سعی دارند که مثلاً تاریخ ایران را با سفسطه به بیست هزار سال پیش ببرند) یکی از امراض ملّی است.

باین مناسبت بخاطر هم میرسد که شاید این نوع خیال درباره ایرانیها یک نکته عمومی دیگری از خصائل بشری ارتباط داشته باشد که بدون اراده متکلم مظهر این نوع آثار میشود. آن خاصیت عمومی این است که انسان عادهً از آن جماعت یا طایفه یا قوم یا ملت یا مذهب یا فرقه سیاسی که بدش می‌آید افعال و اعمال نا ملایم صادره از یکی از افراد آن جمع را فوراً همه آنها تعمیم کرده و صحبت را عمومی میکند و آن حرکت تا صحیح‌را از خواص دائمی آن طایفه بشمارد. مثلاً در روسیه یک روسی بر او اسلاونی (فرقه ناجیه) وقتی با یک روسی مسیحی متشرع دیگر دعوا دارد و نزاعش میشود می بشخص او بد میگوید و خصایل بد و ردایل گوناگون باو نسبت میدهد بدون آنکه خاطرش بیاید که مخاطبش روسی و مسیحی و اهل مسکو یا کیف است ولی تا نظیر همان معامله و منازعه‌ها با یک یهودی داشته باشد شخص او را فراموش کرده و دائماً یهودیها خشم میدهد که بی یهودیها اینطورند، تا حق میگویند، تعدی میکنند . . . . . الخ. در عثمانی سابقاً «خرستیان» (مسیحی) و «فرامسون» (فرامسون) را و بعد از تسلط ترکان جوان یونانی و ایرانی را بهین نظر می‌بینند و با آنها اینطور معامله میکنند و تا با یک ایرانی (عجم) مثلاً حرفی بشود فوراً اگر طرف از عوام باشد هزار خشم و تنقید بایرانی و ایرانی نژاد داده ذاتی و فطری بودن تمام صفات بد را در آن نژاد با آنها

## مناظره شب و روز

در میان مخترعات شعرای قدیم فارسی زبان از جمله انواع گوناگون شعریکی هم مناظره بود. مناظره بسیار خوشمزه و دلکش است و مقصود از آن این بوده که شاعر میان دو چیز مانند دو نفر انسان مجادله و مباحثه در باب تفاخر و ادعای فضیلت بر همدیگر باز میکرد و خود وکیل هر دو طرف میشد و استدلالات آنها را همدیگر در اولویت هر کدام و ادعای حقانیت آنها با نظم دلکش میسرایید. در این باب صنایع شعری زیاد بخرج رفته و موضوعهای مختلف پیدا شده: آفتاب و ماه، زمین و آسمان، سرما و گرما، تیر و کمان، قلم و شمشیر، بهار و خزان، عقل و عشق... الخ موضوع و مطرح مناظره قرار داده شده. این مناظرات تنها در میان دو چیز متنوع که هر دو فضایل مخصوصه‌ای داشته باشند مثل آفتاب و ماه نبود بلکه دامنه استدلال سوسطائی و خیال شاعرانه بجائی رسیده بود که حتی در میان اشیائی که اصلاً تقیض همدیگر بوده و ترجیح یکی بر دیگری ضرب المثل بود نیز مناظره ترتیب داده شده مثل شب و روز که یکی نور محض و دیگری ظلمت صرف است چنانکه خیال تیز اسدی طوسی مناظره قشنگی در میان این دو چیز که مظهر وجود و عدم میباشد ساخته است. اگر این نوع مناظره‌ها منظوم و محض صنعت شعری و برای تفریح ذوق ادبی باشد زبانی ندارد ولی اگر حقیقه و بتر عاری از پیرایه خیالی و بدیعی کسی بخواهد در ترجیح شب و روز همدیگر بحث و مطلب بدیعی را نظری کند مورد مسخره و مضحکه واقع شده و بر عقل او مردم میخندند. لکن در این زمان در ایران اغلب دیده میشود که مباحثه و مجادله جدی در ترجیح علوم و آداب و عادات و شئون اروپائی و ایرانی جاری میشود یکی میگوید بلی فرنگها در طب خوب ترقی کرده‌اند اما در علم نحو بیایه علمای ما نمیرسند دیگری گوید فرنگی معدن شناسی را بلد است اما در بنای استاد جعفر چیز دیگری است. روسها توپ زیاد دارند ولی مثل شاهسون و قشقائی محال است نشانه بزنند. از همه گذشته شعر که مخصوص خودمان است و فرنگی شعر درستی ندارد. برای آنکه بیک کله همه این افسانه‌ها (که حتی تربیت شده‌های درجه اول ما هم باز اقلأ در یک قسمتی مبتلای بیروی این گونه ادعاهای بیمنی هستند و هر قدر هم معتقد تمدن فرنگ بشوند عاقبت جانی میلنگند) جواب بدهیم باید بگوئیم که ما ایرانیها یعنی بطور هیئت اجتماعیه ماده و معنی، در علم و ادب، در صنعت و ذوق، در موسیقی و شعر، در عادات و آداب، در زندگی و مردگی، در جسم و روح، در اداره و سیاست، در پشت کار و کارکردن از ملل تمدن فرنگ صد هزار فرسنگ عقب مانده‌ایم و باید ملیت خودمان را یعنی نژاد و زبان و تاریخ خودمان را نگاهداشته پشت سر فرنگها بدویم و ترقیات و تمدن آنها را بدون چون و چرا و بدون اجتهادات بیمنی اخذ بکنیم و بلاشرط تسلیم تمدن مغرب بشویم نه در الف بای عربی سخنگیری کنیم و علاقه مخصوصی بدان اظهار کرده جزو لوازم ملیتس قرار دهیم و نه در باب تربیت زنان تق و تفتی کنیم.

منقسم میشود. اسباب آشکار آن علتهائی هستند که همه متبیین و مقیدین بدان پی میبرند و بآسانی میتوان دریافت و اسباب خفیه آن علل عمده‌ای هستند که غالباً از نظر سیاستون رسمی رد میشود و این جهت زحمات آن جمع در هر نوع اصلاحات با ملاحظه همه اطراف کار و انواع تبدیلات و تصحیحات وزیر و رو کردن و هزار بار حکم و اصلاح باز بجائی منتهی نمیشود مادامیکه معمار آن بنا سر صنعت را که استادان کار می‌بینند در نیاید و با صلاح لثم کار و فوت کاسه گری را بدست نیاورد.

بدون تمهید مقدمه دراز بگذریم باصل مقصود و آن این است که علاوه بر علل اساسی و بزرگ نظرن در عقب ماندن مملکت ما که واضح و روشن است مانند بی علمی عامه و نبودن راه صحیح و انتشار امراض فتاک و بندگی و اسیری دهاتی و معیوبی فوق العاده آلت معرفت یعنی الف بای عربی و نبودن تربیت زنان و زندانی بودن آنان که همه کس (ماشاء الله!) در این زمان ملتفت شده بعضی علل خفیه بسیار مهم نیز موجود است که اهمیت آنها کمتر از علل سابق الذکر نیست و بلکه گذشته از عدم انتشار علم و تربیت از خیلی از اسباب دیگر مهمتر و بر آنها مقدم است. در این باب ما معجلاً دو فقره ذکر میکنیم که سعبیده ما از اعظم دلایل نستی و خواری ما میباشد. یکی غفلت عامه از ورزش بدنی بانواع گوناگون آن است که صدها قسم از آن در فرنگ بهزاران وسایل از طفولیت تا پیری رایج است و مایه اساسی و اصل قوت اجتماعی این ملتهاست و باید بلاشک این سنت واجب یعنی ورزش و بقول فرنگها «اسپورت» را در ایران نیز بترتیب اروپائی بی اندازه ترویج کرد. علت خفی دوم که بنظر ما خیلی عمده است و مقصود اصلی از این سطور آن است نداشتن اشخاص ماهر در هر فن و اهل اختصاص است که تمام اوقات خود را بیک رشته از علوم یا صنایع داده و حتی بیک شعبه کوچک از آن رشته تمام عمر را صرف کنند تا سرمایه اساسی علم در ملت خزینه و ذخیره‌ای داشته باشد و این اشخاص ستون بنیان معرفت فنون مختلفه در مملکت باشند و نه اطلاعات عمومی از هر چیز داشتن و همه دان (۱) بودن فقط بدرمد مدعیان جاهل و خود ستائی آنها میخورد که آدم در مجالس و در هیچ صحبتی از دیگران عقب نماند ولی تمام مملکت یک نحو دان کامل، یک لغوی صحیح، یک منجم ماهر، یک مورخ درست. یک ماشین ساز حساسی نخواهد داشت در صورتیکه هزار نفر جامع المعقول و المنقول در اظهار فضل همدیگر سبقت میجویند خصوصاً در استعمال اصطلاحات سیاسی و علم حقوق. در هر ولایتی صد نفر «سیاسی دان» دارای عنوانات جدید «اقتضار ایران و نجات دهنده وطن» نشسته و یک طیب کامل دارای اسباب و آلات کافی نخواهد بود که مرض مستولی در خراسان را تشخیص بدهد یا تحقیق کند و «مرض امساله» اش ننماید و یک بیطاری نیست که از قتل عام گاوها جلوگیری بتواند کرد.

روسیه که نزدیک به ۶۵ درجه عرض دارد (یاقدری در شمال آن بلندی روز به ۲۱ ساعت و ۸ دقیقه میرسد. در ۶۶ درجه و نیم عرض شمالی مانند نقاط شمالی کانادا و سوئد و روسیه بلندترین روز ۲۴ ساعت است یعنی در ابتدای تابستان (اول سرطان) آفتاب دیگر غروب نمیکند و در نیمه شب (ساعت دوازده فرنگی) باز دیده میشود و از این درجه بالاتر روز باز بلندتر است یعنی طول روز در موسم مذکور معادل چندین شبانه روز ما میشود چنانکه در ۶۷ درجه و ۲۳ دقیقه عرض بلندی روز بیک ماه و در ۶۹ درجه و ۵۱ دقیقه بدو ماه و در ۷۲ درجه و ۴۰ دقیقه سه ماه و در ۷۸ درجه و ۱۱ دقیقه بچهار ماه و در ۸۴ درجه و ۵ دقیقه به پنج ماه و در خود قطب (یعنی ۹۰ درجه عرض) بشتن ماه میرسد. مقصود ما صحبت از نقاطی نیست که باشکال میشود آنجا رسید بلکه منظور تعریف نقاطی است که شهرهای آباد و متمدن در آن واقع است و با راه آهن یکمال آسانی مسافرتین بدان نقاط برای تماشای «آفتاب نصف شب» در تابستان میروند.

از بهترین این نقاط در فرنگستان که از حیث مسافرت آسانترین محلهها است کوه گلیوارا<sup>(۱)</sup> است در شمال مملکت سوئد که از استوکهولم با خط راه آهن بقصه واقع در آنجا مستقیماً میروند. این قصه قریب ۱۲۰۰۰ نفر سکنه دارد. نیمه گلیوارا که نزدیک این قصه بفاصله دو ساعت راه پیاده از ایستگاه راه آهن واقع است مهمانخانه خوبی دارد که در آنجا از ۱۵ جزو تا ۱۷ سرطان تماشای آفتاب نصف شب را میکنند.

معلوم است که در نقاط دارای عرض زیاد که روز در اواخر بهار و اوایل تابستان چنانکه شرح داده شد خیلی بلند میشود برعکس در اواخر پاییز و اوایل زمستان بهمان نسبت روز کوتاه و شها بهمان اندازه بلند میشود.

اینک جدول مختصری مشتمل بتناسب عرض نقاط و بلندترین روز یا شب آنها مزیداً للتوضیح در اینجا ثبت میشود:

بلندترین روز یا شب		درجه عرض	بلندترین روز یا شب		درجه عرض
ساعت	دقیقه		ساعت	دقیقه	
۱۴	۵۱	۴۰	۱۲	۰	
۱۵	۲۶	۴۵	۱۲	۱۷	
۱۶	۹	۵۰	۱۲	۳۵	
۱۷	۶	۵۵	۱۲	۵۳	
۱۸	۳۰	۶۰	۱۳	۱۳	
۲۱	۸	۶۵	۱۳	۳۳	
۲۴	۰	۶۶°۵	۱۳	۵۶	
			۱۴	۲۱	

مرچشمه رود رودخانه نیل که در مصر جاری شده و بدریای قلزم (مدیترانه) میریزد یکی از درازترین رودخانههای دنیا است و در واقع بعد از رود میسی سیپی - میسوری در آمریکای شمالی آن رودخانه درازترین نهر روی زمین است. طول این رودخانه ۶۳۹۷

Gliwara (۱)

این اوقات یعنی از چند سالی باینطرف صحبت غالب در ایران از سیاست است و قسمت غالب مردم از آنان که در علت تنزل و تأخر ایران فکر میکنند همرا در خصوص نواقص اداره و حکومت و معایب دولت در ایران و کامل بودن آن در اروپا غور نموده و گمان میکنند که جهت اینکه ایران اینقدر بطور ترخم انگیز و شرم آمیز از فرنگ عقب مانده آن است که توپ و قشون منظم، بودجه مرتب، پول زیاد، دستگاه دولتی خوب و مترقی ندارد. لکن باید دانست که این فقره فقط یک جزء از هزاران جزء کار است نه قسمت عمده و فرق اصلی در مایه و بایه معرفت عمومی ملت و درجه روشنی عقول اجتماعی است. هر عوام فرنگی از قطب شمال و جنوب و سفرهای علمی برای کشف آنجا شنیده و خوانده و هر ایرانی عوام زمین را روی شاخ گاو و دجال را در چاه اصفهان میداند. ما در صفحات «کاوه» برای روشنی تمام این فرق فاحش در تحت عنوان فوق یعنی «مناظره شب و روز» و در ستون مخصوص قطعاتی متفرقه از علوم حقیقی و توراتی و مثبت اروپا در هر زمینه و علوم [یا جهل] تاریک مشرق در همان باب بتدریج در «کاوه» درج میکنیم که تفاوت شب و روز در مقام مناظره چشم زننده و بارز باشد چنانکه در شماره گذشته «کاوه» نمونه ای از این قبیل مقاله را در خصوص «علم حیوان شناسی» و «فقه الله» بنظر خوانندگان رساندیم. و در این شماره نیز مختصری از علم مسالک و ممالک (جغرافی) «غربی» و «شرقی» ذیلاً درج میشود و بدین ترتیب مانند «موزه» ای که در آن نمونه ای از فلاخن و تیر و کمان عهد عتیق پهلوی توپ مسلسل آخرین طرز گذاشته شود در صفحات کاوه تماشای خانه کوچکی از پهلوی سیهلو گذاشتن محصول عقل فلاخن اندازهای قدیم (که هنوز هم نزد اخلاف وفادارشان که تنگ را بتقلید استعمال میکنند حجت است) و نتیجه علم توپ سازها بعمل میآید که بی تماشای نیست.

## علم جغرافی غربی

معلوم است که بواسطه عرض شمالی و جنوبی هر نقطه آفتاب نصف شب و نسبت بعد از خط استوا روز و شب در آنجا درازتر و کوتاه تر میشود مثلاً در نصف کره شمالی در تابستان روزها بلند و شها کوتاه میشود و در زمستان بالعکس. این بلندی و کوتاهی روز و شب بنسبت زیادی عرض جغرافیائی هر نقطه افزونتر میشود مثلاً در خاک ایران در چاهار از سواحل بلوچستان که عرض شمالی آن قریب ۲۵ درجه است بلندترین روز تابستان ۱۳ ساعت و ۳۳ دقیقه است و در تبریز که عرضی ۳۸ درجه است بلندترین روز تابستان ۱۴ ساعت و ۴۰ دقیقه است. در برلین پایتخت آلمان که عرض شمالی آن قریب ۵۲ درجه و نیم است بلندترین روز قریب ۱۶ ساعت و ۴۰ دقیقه است و در پترسبورگ که ۶۰ درجه عرض دارد بلندترین روز ۱۸ ساعت و نیم و در شهر آرخاترل در شمال

ساکنتد) فقط ۱۱،۸۹۳ نفر ساکن میباشند که ۱۱،۶۲۱ نفر آن اهالی بومی معروف به اسکیمو و ۲۷۲ نفر دیگر اروپائی بوده است. اسکیموها خلقت و عادات و ترتیب زندگی عجیبی دارند و قد آنها خیلی کوتاه است و همه ترتیبات زندگی آنها مطابق شرایط زندگی قطبی است که شرح آن از موضوع ما خارج است.

### شرق

عبد الله بن عمرو گفت دنیا پانصد سال راهست چهار صد سال آن خراب و صد سال آباد است و مسکن مسلمین از آن یک سال است

[احسن التقاسیم للمقدسی. صفحه ۶۲]

این تحقیق باطل میکند عقیده باطله یکی از کفار موسوم به ژول ورن (۱) را که زعم کرده است در هشتاد روز میتوان دور دنیا را طی کرد، خلد الله عذابه!

سرچشمه رود نیل از زیر یک دیوار عظیمی که دیوار بهشت است (یعنی حایل است مابین بهشت و دنیا) بیرون میآید و بیک گنبدی از طلا میریزد و این گنبد بر روی زمینی است از آهن که کوهها و درختهای آن از طلا میباشند

و شخصی موسوم به حانده بن ابی شالمون بن العیص آنجا رسیده در حالی که سوار یک چهار پائی (دابه) شده که خورشید را هر روز وقت طلوع میخواهد ببلعد و خواسته بود که از دیوار بهشت بالا برود که ناگاه یک ملکی بر او ظاهر شده و گفته «بایست اینجا بهشت است و مقصود تو سرچشمه نیل بود که کشف کردی و دیگر بس است».

[احسن التقاسیم، صفحه ۲۱-۲۲]

از این تحقیق فاضلان نیز که قریب هزار سال پیش (۲) در کتاب جغرافی مذکور درج شده معلوم میشود که کاشف تاریخی سرچشمه نیل نه آسیکه سابق الذکر است و نه ستانلی بلکه حانده بن ابی شالمون مرحوم است که زحمت این کار را کشیده و فرنگها از راه حسد و غرض و کم کردن افتخارات قدیمه ما مسلمانان و چسباندن همه چیزها بخود عمداً اغماض کرده و ستانلی را کاشف شمرده اند!!

جزیره واق در دریای چین است و متصل است به جزایر زانج و با آنجا بدلات ستارهها میروند و گفته اند که آن هزار و ششصد جزیره است و جهت نامیدن این جزیره باین اسم آنست که در آن جزایر یک نوع درختی است که میوهائی دارد بشکل زن که از زلف خود از درخت آویخته اند و چون نزدیک آنها برسی صدای واق واق از آنها شنیده میشود و اهل آنجا از این صدا چیزی میفهمند و بفال بد میگیرند. محمد بن زکریا، رازی گفته که در آن قاط طلای فراوان است بحدی که اهل آنجا زنجیر سگها و قلاده میمونهای خود را از زر ناب میکنند و پیراهنهای زر بفت میآورند و موسی بن المبارک السیرافی حکایت کرده که وی باین مملکت داخل شد و پادشاه آنجا زنی بود و وی او را دید برهنه بر بالای تختی و بر سرش تاجی و پیش او چهار هزار نفر خادمه باکره و عریان بپا ایستاده.

[آثار البلاد، صفحه ۲۲]

Jules Verne (۱)

(۲) کتاب «احسن التقاسیم» در سنه ۳۷۵ تألیف شده یعنی درست ۹۶۳ سال

پیش از این.

کیلومتر یعنی بیشتر از هزار فرسخ است (از دریاچه ویکتوریا باین طرف ۵۵۸۹ کیلومتر است). در زمان قدیم و حتی تا یک قرن پیش منبع این رودخانه از مجهولات و معمای و از اسراری بوده که در باره آن افسانههای زیادی مترجم شده بود ولی مجاهدات علما در قرن اخیر این نقطه تاریک را نیز روشن کرده و فعلاً معلوم شده که این رودخانه ابتدا در شمال دریاچه تانگانیکا در آفریقای مرکزی تولید و در ۲ درجه و ۴ دقیقه عرض جنوبی باسم کاگرا یا نیل الکساندرا شروع بجران کرده و پس از پیمودن مسافتی بطرف مشرق و شمال در ۵۵ دقیقه عرض جنوبی در ساحل غربی دریاچه ویکتوریا نیل از آن دریاچه منبأ میشود. از دریاچه مذکور دوباره از سمت شمالی آن خارج شده و بطرف شمال غربی جریان میکند و در هر ناحیه باسی دیگر نامیده شده از ساحل شرقی دریاچه آلبرت نیل از آن رده شده و پس از گذشتن از آبشارهای چند باسم «بحر الجبل» جاری میشود و از خاک مملکت اوگاندا و بحر الغزال و سودان جنوبی عبور میکند. این رودخانه هر چه بطرف شمال میروند عرض تر میشود و بسبب ملحق شدن آبهای کوچک و بزرگ بآن برپهنای خود میافزاید تا بالاخره در حوالی شهر خرطوم (که حالا پایتخت سودان مصری است) به «نیل کبود» که از کوههای حبشستان رو بمغرب جاری میشود و به «بحر الأزرق» موسوم است ملحق میشود و پس از آن از خاک سودان و نوبه و مصر رد شده بدریا میریزد. مساحت سطح بحر نیل از منبع تا مصب آن بحسابی که آقای لیونس (۱) کرده (در روزنامه جغرافیائی انگلیسی، سنه ۱۹۰۵ میلادی) ۲،۸۶۷،۶۰۰ کیلومتر مربع است که بیش از یک برابر و نیم مساحت خاک ایران میگردد.

سرچشمه نیل چنانکه گذشت در زمان قدیم جزو اسرار غامضه ای بود که علما بکشف آن میکوشیدند ولی تا سنه ۱۲۷۹ (یعنی ۵۹ سال پیش از این) کسی بکشف و حل این معما قادر نشده بود. در سال مزبور سیاحان انگلیسی اسکه (۲) و گرانت (۳) منبأ این رود را در دریاچه ویکتوریا نیل از آن رسا کردند و در سنه ۱۲۹۳ ستانلی (۴) سیاح انگلیسی معروف رود کاگرا را که منبع اصلی است کشف و مسئله هزار ساله را حل کرد.

بزرگترین جزیره جزیره ای که از حیث پهنا (اگر استرالی را جزیره حساب نکنیم) بزرگترین جزیره دنیا و از حیث سکنه کم جمعیت ترین اراضی است جزیره گرینلند (۵) است در منطقه قطب شمالی و از مستملکات دولت دانمارک. این جزیره که از ۵۹ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی شروع کرده و تا ۸۳ درجه و ۴۸ دقیقه تمتد میشود در شمال شرقی آمریکا واقع شده و ۲،۲۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع قریب یعنی بیک برابر و نیم تمام خاک ایران مساحت دارد و فقط قسمت سواحل جنوبی آن بمساحت قریب ۹۰،۰۰۰ کیلومتر مربع مسکون است و باقی جزیره از یک قطعه یخ عمیق پوشیده شده. بموجب احصائیه نفوس سنه ۱۳۱۹ در این جزیره و تماماً در قطعه مسکون سواحل جنوبی (باستانی قریب ۲۴۰ نفر طایفه اسکیمو که در نقطه ای در حوالی عرض ۷۸ درجه

Stanly (۴)

Grant (۳)

Specke (۲)

Lyons (۱)

Grönland (۵)

برای زنها موجود است که در تمام آسیا بدبختانه دیگر دومی ندارد. در سنه ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ میلادی) عده محصله‌های ژاپنی ۳۲ هزار بود و بطور یقین میتوان گفت که این عده حالا مضاعف هم شده است.

ولی آیا جهت چه بود که قرنهای چند زنها را باستانی عده معدودی از برکت تعلیم محروم داشته بودند؟ جهات این مسئله متعدد بود و یکی از آن جهات ادعای باین تر بودن درجه قابلیت علمی جنس زن بود نسبت به جنس مرد. یکی از دلایل بزرگی که برای اثبات این ادعا اقامه میشد بقول علما حجم و وزن مغز سر زن بود که میگویند از مغز سر مرد کوچکتر و سبکتر است ولی خوشبختانه که استادان امروزه علم معرفه الانسان<sup>(۱)</sup> ثابت نموده‌اند که اندازه مغز دلیل مطلق بر قابلیت علمی جاندار نیست. مثلاً یکی از کوچکترین جمجمه‌هایی که دیده شده جمجمه والتر<sup>(۲)</sup> فیلسوف و نویسنده مشهور فرانسوی است و گویا هیچوقت کسی نسبت حماقت بوی نداده باشد در صورتیکه نهنگ را میگویند دارای بزرگترین مغزهاست و با وجود این هیچوقت بخيال کسی نرسیده که او را از عجوبه‌های دهر بشمار آورد و حتی در میان حیوانات همجنس خود معلوم نیست با هوش‌ترین آنها باشد. و حقیقه باید اقرار کرد که گذشتگان برای سنجیدن درجه لیاقت اشخاص بوسایلی متوسل میشده‌اند که امروز اندکی طفلانه بنظر می‌آید. و فرضاً هم که حجم و وزن دماغ زن کمتر از مرد و بدین سبب هم تکامل قوای عقلی او قدری از مرد عقب تر باشد این مطلب چه مناسبتی دارد با حقوق بشری و زندگی او؟ آیا میتوان معقول شمرد که ترکیب دماغ و یا استخوان بندی بدن و بلندی و کوتاهی قد هیچ نوع نسبت معقولی با استحقاق انسان بزندگی و غذا خوردن و درس خواندن و تربیت یافتن و آزاد بودن و اسیر نشدن داشته باشد؟ دلایل دیگری هم که عموماً برای تزوینی درجه لیاقت و استعداد مرد بر زن اقامه میشد دارای اساس جدی و قاطعی نیست و اقبال و شور و خروش زنها بطرف تعلیم و تربیت اغلب دلایل مزبور را بکلی یا باطل نموده و یا در کار باطل نمودن است. فوریه<sup>(۳)</sup> استاد علوم اجتماعی معروف و مؤسس طریقه مشهور «زندگانی دسته جمعی»<sup>(۴)</sup> را عقیده آنست که میزان متوسط هوش و فراست زن کمتر از مرد نیست.

در مشرق زمین مسئله آزادی تعلیم و تعلم و تربیت زنها از طرفی دارای هواداران پر شور و پر جوشی و از طرف دیگر دارای مخالفینی میباشد که بدیده سوء ظن و احتراز بتعلیم زنها مینگرند. دسته اول میگوید زن که رفیق و مونس زندگانی خود و مادر فرزندان ما میباشد باید از پرتو تربیت قابلیت بار آوردن بچه‌های ما را پیدا نماید و خود او نیز دارای شخصیتی گردیده هم مایه رونق خانه و هم پشتیبان معنوی دودمان ما باشد. دسته دیگر که ترسو و بدگمان هستند میترسند که همینکه زن درس خواند لابد دارای قوت معنوی خواهد گردید و در صدد آزادی و عدم اقتیاد بر خواهد آمد و کمتر بخانه داری و بجه‌هایش خواهد پرداخت و خلاصه

(۱) Anthropologie (۲) Voltaire (۳) F. M. C. Fourier (1772—1837)

(۴) Phalanstère (فالانستر) اسمی است که فوریه یک نوع منزلهای بسیار بزرگ

عمومی داده که قریب ۴۰۰ خانوار میتوانند در آنجا منزل نمایند و در همانجا هم کار کنند و مطبخ و خياط خانه و مریضخانه و تاشاخانه و غیره عمومی و مشترک باشد.

صاحب برهان جامع از متأخرین (بنا بر آنچه در حافظه نگارنده مانده) بر این معلومات ملغی نیز افزوده و بواسطه ترقی علم برور زمان (۱) شرح کامل تری در لغت «وقواق» درج کرده که از آن معلوم میشود که حجاج بیت الله الحرام در سفر مکه اغلب بدان جزیره در آمده و از این میوه‌های خوشکل چیده و آنچه لازمه معامله یک مؤمن مواظب سنت شرعی است بجا آورده و پس از سه روز این زنهاى درختی (بدبختانه) میمردند. و از شیخ احمد بحرینی روایت میکند که او از حجاج نقل کرده که لذت آن جزیره در کام آنها مانده بوده و آثار قشنگ در خنان آنجا را (که محتاج بادای حق مته نبوده) بر میوه‌های شیرین ولایت خود از این قبیل ترجیح میدادند. خلاصه معلوم میشود این جزیره با آن همه طلا و میوه‌های حلال حوری منش فراوان درست باب طبع و جای مؤمنین ایران است (۱).

## اساس انقلاب اجتماعی

### تربیت زنان

مقاله ذیل را سرکار عالیہ زری خانم زوجة محترمة آقای جمال زاده که از خانمهای فاضله و تربیت شده و دارای تحصیلات عالیہ در ادبیات هستند در موضوع مهم تربیت زنان برای روزنامه کاوه مرقوم داشته‌اند و ما با کمال تشکر و خوشوقی آنرا بفارسی ترجمه و زین صفحات کاوه نمودیم:

اخیراً شنیده شد که مدرسه‌های زنانه در طهران خیلی توسعه یافته و اکنون قریب پنج هزار دختر در آن شهر بطرز جدید مشغول درس خواندن هستند. این خبر اسباب شادمانی فراوان برای اینجانب گردید چه خبر مذکور حاکی است بر اینکه بالأخره خواهران ایرانی من شرافت خود را دریافته دارند بیدار میشوند و در کار بر طرف ساختن سستی و بطالتی هستند که قرنهای متمادی بواسطه زور عادت و موهومات بدان گرفتار بودند.

این مسئله بدیهی است - و فقط اشخاصی از بیخردان قابل بان نیستند - که زن هم مثل مرد در این دنیا برای انجام تکلیفی آفریده شده است که ولو آنکه از تکلیف مردها کم فروغ تر است و نظراً کمتر میزند ولی اهمیتش بهمان اندازه تکلیفی است که بر جنس ذکور وارد میشود. هیئتهای دولت در ممالک مختلفه در راه تدارک لوازم آنچه که برای تربیت پسران و جوانان و حاضر نمودن آنان با اجرای تکلیفی که در نفع عموم و خیر کافه مردم بر آنها وارد است از هیچگونه صرف مخارج مضایقه نمی‌نمایند و از تأسیس اقسام مختلف مدرسه‌ها که در آنجا بزرگترین استادها با طرزهای عالی و اسباب کار گرانها مشغول تکمیل تربیت و تعلیم پسران هستند خود داری نمیتوانند. ولی آیا در باره دختران هم بهمین طور معامله میشود؟ در یک قسمت بزرگی از اروپا و امریکا میتوان باین سؤال جواب مثبت داد: تقریباً از بیست سال باینطرف در خصوص مسئله مذکور انقلاب بزرگی در عقاید مردم بعمل آمده است و همه جا مدارس متوسطه و غیره برای زنان باز شده است و دار الفنونها هم که مدتها بر روی زنها سدود بود ابواب دخول را بروی آن طایفه باز نمودند و امروز در اروپا عده دخترانی که در دار الفنونها درس میخوانند بده هزارها بالغ است. در آسیا ژاپن در مسئله ترقی و تربیت زنان پیشرو قافله است و حتی در توکیو که پایتخت آن مملکت است یک دار الفنون

که در دست دارد همیشه میتواند بطور شرافت ثانی بدست آورد و با احترام زندگانی نماید. موجب عمده افتیاد زن اسباب اقتصادی بوده که زن را قرنهای متمادی در حالتی نزدیک باسیری و زرخیزی نگاهداشت یعنی برای این بود که زن نان مرد را میخورد. بیل (۱) سوسیالیست مشهور آلمانی در کتابی که با نام «زن و سوسیالیسم» نوشته میگوید «زن اولین وجودی است که در دنیا مبتلای اسیری شد و زن اسیر شد پیش از آنکه اسیری پیدا شده باشد. ریشه هر گونه زبردستی و تعدی انجمنی از زبردستی اقتصادی آب میخورد». واقعا هم چطور میخواهید که مردها زنهارا احترام نموده و با آنها از روی مساوات و برابری معامله نمایند تا وقتی که مرد حس میکند که بهر حیث و بهر حال زن از ترس آنکه از گرسنگی ببرد مجبور است با او بماند؟ عده مردهایی که حس استبداد و جور آنها (که هنوز هم بحالت خودگی در هر مردی باقی است) بدیدن یک وجودی که بکلی مطیع و منقاد آنهاست بیدار نمیشود خیلی نادر است و از آن نادرتر مردهایی هستند که بتوانند جلوی کشتش طبیعی خود را بسو استعمال از این قوت و توانائی بگیرند. خوشبختی و بدبختی هر زنی را میتوان گفت در دست خود اوست و هر دختری که براسی میخواهد خوشبخت بشود باید استدالات لازم را بدست آورده و وسایل ممکنه را برانگیزاند تا اولیای خود را راضی نماید که او را بگذارند درس بخواند و تربیت شود و هم ویراست که سستی و بطالتی را که میراث شوم چندین قرن بیکاری و انجماد است از خود دور سازد. زنهای فرنگی این کار را پرداخته و این راه را رفته و هر روز در میدان شرافت گوی تازه ای میرایند چنانکه از جایزه های نوبل (۲) که فقط از سن ۱۳۱۹ شروع بتوزیع آن شده چهار جایزه آن را زنها برده اند از قرار ذیل:

۱- جایزه علم حکمت طبیعی (فیزیک) سن ۱۳۲۱ بحاتم کوری (۳) فرانسوی

۲- جایزه صلح، سن ۱۳۲۴ بحاتم برتا فن سوئیس (۴) اتریشی

۳- جایزه ادبیات، سن ۱۳۲۷ بحاتم سلما لاگرلوف (۵) سوئدی

۴- جایزه علم کیمیا، سن ۱۳۲۹ بحاتم کوری فرانسوی.

یکاش که خواهران ایرانی ما نصیحت خالصانه ما زنهای فرنگی نرادا که خوشبختانه حاکی که در آن تولد یافته ایم و هموطنان ما سعادت آزادی و تربیت را از ما دریغ نداشته اند بحسن نیت و صفا پذیرفته و با آنهائی که از ما داخل تابعیت ایران شده و یا قلباً خود را ایرانی حس میکنند و دلسوزی بان خاک شریف و کم بخت دارند اجازه میدادند که دست خواهرانه بسوی آنها دراز کرده و جزئی کمکی را که در بالا بردن پایه اجتماعی و ترقی و تربیت آنها از دست ما برمیاید نموده حق یک سنگ کوچکی را در بنای آینده بلند و آبرومند نیکبختی ملت ایران که از انقلاب اجتماعی در نتیجه تربیت زنان ایران افراشته خواهد شد پیدا نمائیم و باین شرف مفتخر گردیم.

زُری خاتم.

(۱) Bebel

(۲) در خصوص «جایزه نوبل» رجوع شود بمقاله ای که در این باب در شماره ۳ کاوه (دوره جدید)، صفحه ۲ مندرج است (اداره کاوه).

(۳) Madame M. Curie (۳) (۴) Berta von Suttner (۴) (۵) Selma Lagerlöf

آنکه دسته مزبور ترس مضحکی از زنهای «آشوب طلب» (۱) دارند غافل از آنکه اساس هر تربیتی مبنی بر توسعه و تقویت حس مسئولیت است در مقابل وجدان خود و در مقابل دیگران. وشکی نیست که زن همینکه تربیت شد و فهمید که در این دنیا برای خوردن و خوابیدن تنها نیامده و چه از لحاظ همسری و چه از لحاظ مادری تکالیفی بر عهده او وارد است که او باید بیکوترین وجهی اجرا نماید هزار بار بهتر از زنی که جز امور یومی در دنیا فکر و خیالی ندارد از عهده زنی و مادری بر میاید. پس معلوم شد که تربیت و تعلیم زن نه فقط در خیر شوهران و اجزاء خانواده است بلکه منافع آن عاید ملک و ملت هم میشود و هر شخصی که مملکت خود را دوست میدارد و خود را وطن پرست میخواند (و یا نمیخواند) اگر در حوزه خانوادگی و اطراف خود دخترانی را که ذوق و شوق درس خواندن دارند تشویق و ترغیب نماید و وسایل آن کار را فراهم نماید و اصلاً حتی المقدور در این راه خیر جد و جهد نماید باید یقین داشته باشد که در خیر وطن و مملکت خود کار کرده و خدمت بزرگی بملت خود نموده است.

ولی زن تنها نباید برای دفع مملکت تربیت شود بلکه زن برای سعادت خودش و برای شرافت خودش هم باید با علم و با تربیت باشد. زن هم یک وجودی است در دنیا که دارای جنبه معنوی میباشد و عضو جاننداری است از عالم انسانی و هوش و قابلیت که طبیعت در او بودیه نهاده نه برای آنست که بیهوده و بیحاصل بماند بلکه برای آنست که آن هوش و قابلیت در خیر خود زن و نفع دیگران مدام توسعه و تکمیل یافته و موجب اثرات گردد. امروز در تمام ممالک متمدنه دخترها هم مانند پسرها مجبورند که بمدرسه بروند و هر مملکتی هم همینکه قدم بر راه تمدن جدید مینهد اول کاری که میکند تعلیم را در مملکت برای پسران و دختران اجباری مینماید. ولی باید دانست که عمده مطلب رفتن بمدرسه نیست بلکه باید نظامنامه آن مدرسه صحیح باشد. در اروپا هم هنوز خیلی دارالتعلیمهای مخصوص بزنان (۲) باقی است که بشاگردها عموماً چیزهای بی معنی و از هر چیزی اندکی یاد میدهند ولی هیچ چیز را بطور کافی و وافی نیاموزند و همینکه دختری از آنجا بیرون میاید مغزش پر است از یک دسته چیزهای سطحی و خیالات در هم و برهم و متضادی که دیدن آن دل انسان را میسوزاند. ولی خوشبختانه که اینگونه مؤسسات هر روز کمتر میشود و امروز دیگر میان نظامنامه دروس یک مدرسه دخترها و نظامنامه مدرسه پسرها فقط اختلافات خیلی جزئی موجود است و در هیچ کجا ملاحظه نشده است که این تربیت بصحت مزاج و یا اخلاق دخترها ضرری رسانده باشد. معلوم است دختری که اینطور تربیت شده باشد بکلی بنحو دبیری حاضر و مستعد دخول در میدان زندگانی است تا دختری که همیشه در میان چهار دیوار خانه پدری نگاهداشته شده است. زن تربیت شده در مواقع سخت زندگان و در صورت مصائب و اذبار محتمل جرئت را زیاد از دست نمیدهد و اگر حامیان طبیعی او چه پدر و مادر و اقربا و چه شوهر او درگذرند او هیچوقت محتاج نخواهد شد که در طلب مساعدتی که بسا ممکن است از او مضایقه نمایند دست دراز کند. چنین زنی بکمک سرمایه علم و تربیت

## فهرست

### کتاب راجع بایران

از چهار سال باین طرف اعضای اداره کاوه بتدریج مشغول جمع‌آوری و ثبت اسامی کتب فرنگی که در باب ایران نوشته شده است بودند و این کار بتدریج نتیجه مختصری داد که عده‌ای از اسامی کتب در یک فهرست جمع‌آوری شد و در این اواخر بنا بمیل و اقبال منشی‌گری «انجمن آلمان و ایران» این فهرست از طرف اداره کاوه بانجمن مزبور تقدیم شد که بمصارف انجمن طبع و نشر شود و اینک بهمت خستگی ناپذیر جناب قونسول لیتن<sup>(۱)</sup> منشی کل انجمن مزبور رساله کوچکی مشتمل بر قریب دو هزار اسم کتاب فرنگی دریاب ایران بعنوان واسم «گتابشناسی ایران»<sup>(۲)</sup> اخیراً منتشر شده و باعضای انجمن مجازاً توزیع شد و برای فروش نیز در منشی‌گری انجمن آلمان و ایران موجود است<sup>(۳)</sup>. اداره کاوه مشغوف است که این زحمات متفرقه اعضای وی که ابتدا بقصد تألیف مستقلی نبود بهمت جناب معظم له بمعرض استفاده عموم گذاشته شد. این فهرست اگر چه مختصر و بسیار ناقص است ولی یک قدمی است بسوی این کار که یکی از اعمال بسیار مفیدش توان شمرد و چون اسامی بحروف تهجی ترتیب شده برای تکمیل آن هر کسی که هوس داشته باشد میتواند ورقهای سفید میان صفحات گذاشته و اسم هر کتابی که بدست آمد فوراً در آنجا در مقابل همان حروف که در ضمن آن میاید یاد داشت کند و باین ترتیب بعدها ممکن است نتیجه کاملتر و مفیدتری بدست آید و نشر شود چه کتب مفیده فرنگی راجع بایران خیلی بیش از اینها و شاید از ده برابر آن نیز زیادتر یعنی از بیست هزار هم متجاوز باشد.

### وکلاهی «کاوه»

روزنامه کاوه چنانکه در شماره اول آن شرح داده شد بمعنی متعارف در ایران وکیل ندارد یعنی روزنامه پیش کسی نمیرود که او زحمت توزیع در محل را بشترکین بمعده بگیرد و خود ثانیاً قرائتی گرفته باین و آن تقسیم کند زیرا این کار را خود قرائت بست بدون اجرت جداگانه بر حسب تکلیف خود میکند و بشترکین یگان یگان میرساند و فقط وکیل لازم است که مشترکین که مستقیماً روزنامه بتوسط بست بانها میرسد وجه اشتراک را بلو پردازند تا وی وجوه اشتراک را یکجا باداره کاوه برساند. بواسطه عدم امکان تحقیق مطلب بسرعت لازمه و استمزاج از آقایان محترم در ایران که آیا کسی حاضر است زحمت اخذ و جوه اشتراک «کاوه» و رساندنش را بمعده بگیرد ما از ابتدا ناچار بیک عده از اشخاص علم دوست و فاضل یا امین و محترم باذن فحوی چند نسخه از روزنامه را از هر شماره فرستاده و نامه نوشته استدعا کردیم که زحمت وکالت کاوه را بمعنی مذکور قبول فرمایند و وجوه اشتراک را از مشترکین دریافت کرده نزد خود نگاهدارند و پس از وصول شماره ۶ بشترکین برای ما بفرستند لکن بواسطه تمویق فوق العاده‌ای که در ایاب و ذهاب بست بایران در کار است و چندین ماه لازم است تا جواب از آقایان برسد و بیشتر از این تأخیر در دریافت وجوه اشتراک جایز نیست لهذا ما بدون انتظار بوصول جواب از ایران حضرات محترم را که اسامی ایشان در ذیل ثبت میشود بوکالت «کاوه» معرفی میکنیم که هر کدام از این آقایان قبول فرمودند مشترکین «کاوه» در ایران میتوانند وجوه اشتراک را بایشان پرداخته قبض از ایشان گرفته آن قبض را باداره ما بفرستند و اگر یکی از ایشان قبول فرمود و برای

(۱) Persische Bibliographie (۲) Wilhelm Litten

(۳) عنوان منشی‌گری مزبور از این قرار است: Berlin W 30, Starnberger Str. 5

او میسر نشد که لابد در موقع رجوع مشترکین باو از اخذ وجه مضایقه خواهد کرد و از آقایان محترم هم که قبول زحمت وکالت را فرمایند متعی است از هر کس که اخذ دو تومان وجه اشتراک سالیانه را میکنند یک قبض باو بدهند تا بک پاکت چاپی کاوه که بنجدمشان فرستاده شده که آن شخص آن قبض را باداره فرستد و خودشان نیز صورت اشخاصی را که قبول اشتراک کرده‌اند و وجه را پرداخته‌اند مستقیماً باداره بفرستند تا بانها مستقیماً روزنامه فرستاده شود. و حاجت بتوضیح نیست که بکسی روزنامه مخفی داده نمیشود و بکسانی که وجه اشتراک را پس از وصول این شماره نپردازند دیگر روزنامه فرستاده نمیشود.

باین ترتیب در طهران و بعضی ولایات اداره کاوه موقتاً چندین وکیل پیدا میکند و در بعضی ولایات دیگر که فعلاً وکیل نداریم ممکن است وجوه اشتراک یا بوکلاهی کاوه در طهران فرستاده شود یا یکی از وکلای بلاد نزدیک. و از آقایانی که از راه علم و ادب دوستی قبول زحمت وکالت را میکنند قبلاً تشکر مخصوص میکنیم. و اسامی وکلای محترم «کاوه» از قرار ذیل است:

آی حاج میرزا یحیی دولت آبادی (خیابان برق)	طهران
آقای سید عبد الرحیم خلخالی (کتابخانه خلخالی)	
آقای میرزا محمد حسین صدرانی (سرای امیر)	
آقای سید عبد الرحیم کاشانی (سرای امیر)	
آقای حسین آقای پرویز (جنب تکیه دولتی)	
آقای حاجی رضا آقا جوراچی	اصفهان
آقای امین التجار	
دوآخانه آقا میرزا غلامرضا	
کرمانشاه: تجارتخانه میرصدر میر عبدالباقی	

سیستان: آقای عبا سعلی خان قاجار امین مالیه بلوکات تک شیب آب و شهرک و نارون  
کتابخانه آذربایجان  
تبریز: آقای حاجی محمد علی بادامچی  
آقای حاجی محمد آقا صرافزاده  
مشهد: کتابخانه شرقی

اسلامبول: آقای حاجی حسینقلی (خورشید قرطاسیه منازهمی)

هندوستان: تجارتخانه آقای آقا محمد تقی افشار (بمبئی)

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی

### اخطار و توضیح

بواسطه بالا رفتن اجرت پستی بمقدار زیاد در آلمان و گران فوق العاده قیمت چاپ و غیره از یک طرف و تنزل قیمت فرانک فرانسوی و تغییر دائمی مظنه آن از طرف دیگر اداره کاوه مجبور شده است که میزان قیمت اشتراک روزنامه را در خارجه از روی لیره انگلیسی قرار داده و وجه اشتراک سالیانه را یک لیره انگلیسی قرار بدهد. در ایران و آلمان همان قیمت سابق برقرار خواهد بود.

اغلب دیده میشود که خیلی از مشترکین «کاوه» را در ممالک خارجه در قیمت اشتراک کاوه و قیمت سلسله انتشارات کاوه که بفرانک فرانسوی یا لیره انگلیسی نوشته شده اشتباه دست داده و آنرا بمعنی تحت اللفظی گرفته و گمان میکنند که باید بخود زحمت داده و عین فرانک یا لیره بید آورده و برای ما بفرستند در صورتیکه مقصود از این قیمتها معادل فلان قدر فرانک و لیره است که بمظنه روز از پول رایج همان مملکتی که مشتری در آنجا مقیم است یا براتی بمارک آلمان معادل آن مبلغ گرفته برای ما بفرستند.

اعتذار: بوا سطر تنگی صفحات کاوه در این شماره راجع با وضاع

ایران چیزی میسر نشد درج شود.